

نگارش آقای کیانا

غیر قابل تفکیک بودن دادیاران و دادستان هر یک از دادرهای شهرستان و استان و دیوان کشور از یکدیگر

از جمله اصولی که در قواعد تشکیلات دادرهای فرانسه لازم‌الرعايه است (اصل غیر قابل تفکیک بودن مدعیان عمومی است) و نتیجه که از این اصل حاصل است این است .

۱ - وقتیکه دادستان کیفر خواست میدهد و در دادگاه بیان ادعا میکند و بعداً نتواند در دادگاه حاضر شود هر یک از دادیاران که مأموریت حضور در دادگاه را پیدا مینمایند باید همان کیفر خواست را تعقیب کنند مثل اینکه خود آنها آن کیفر خواست را داده باشند و نمی‌توانند برخلاف کیفر خواست و اظهاراتی که دادستان کرده اظهار نمایند و هرگاه در آن جلسه کار خاتمه نیابد و دادیار دیگری در جلسه بعد حضور پیدا کند باید در تعقیب همان کیفر خواست و همان اظهاراتی که دادستان و دادیار سابق کرده است اقدام نموده و نباید برخلاف آنچه که قبلاً اظهار شده اظهار نماید .

۲ - عمل یک دادیار در نظر قانون مانند عمل خود دادستان است و مثل این است که عملی که دادیار انجام داده از ناحیه شخص دادستان صادر شده باشد ارزش

قانونی عمل دادیار مانند عمل دادستان است و داستان نمی تواند برخلاف نظر دادیار اقدامی نماید زیرا فرض قانوناً این است که اقدامی که دادیار کرده همان اقدام داستان است و دادستان هم نباید برخلاف اقدامی که کرده است اقدامی نماید. در حقوق جزائی ایران در این قسمت با آنکه از مجموع اصول و مواد راجعه بوظائف دادستان و دادیاران بودن این اصل (یعنی اصل غیر قابل تفکیک بودن مدعیان عمومی) محرز است با وجود این عمل بطور کلی غیر از این بوده و فعلاً رویه دادرسی شهرستان تهران برخلاف اصل مذکور است.

عمل و رویه سابق دادرسیها نظر بماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب ۱۳۰۷ که آن ماده این است (و کلاً عمومی و معاونین او در امور مهمه عقیده خود را بمدعی العموم اظهار میدارند تا در صورتیکه مشارالیه عقیده آنان را تصویب نکرد و آنان در حفظ عقیده خود اصرار نمودند مدعی العموم و کیل عمومی دیگر را انتخاب نماید) چنین بوده که پس از آنکه داستان کیفر خواست میداد چنانچه دادستان نمی توانست در دادگاه حاضر شود و یکی از دادیاران بجای دادستان حاضر میشد آن دادیار در اظهار عقیده بر خلاف کیفر خواست آزاد بوده و بعضی اوقات هم کیفر خواست را پس میگرفت که بعداً آن ماده نسخ و بدین طریق (و کلاً عمومی و معاونین از حیث اظهار عقیده و رأی تابع نظر مدعی العموم هستند و در موقع حضور در محکمه بنام مدعی العموم بیان عقیده مینمایند) اصلاح شد و از آن پس دیگر دادرسی که بجای دادستان در دادگاه حاضر میگردد بر خلاف کیفر خواست اظهاری نمینمود و طبق همان کیفر خواست با آنکه بر خلاف عقیده آن دادیار تنظیم گردیده بود بیان ادعا میکرد و فعلاً هم رویه همینطور است.

هرچند که از دقت در ماده نامبرده بخوبی معلوم میشود که وضع آن مواد

بکیفر خواستی است که بدادگاه داده میشود که دادیار نباید برخلاف آن اظهار عقیده نماید و اظهارات او بنام دادستان است یعنی مثل این است که دادستان در دادگاه اظهار عقیده مینماید ولیکن عملاً از آن ماده اینطور معنی مینمایند (که هر یک از دادیاران که کاری از طرف دادستان بآنان ارجاع میشود هرگاه اظهار عقیده کردند که بعداً دادستان مطلع و آنرا برخلاف عقیده خود دید میتواند آن کار را بدادیار دیگر ارجاع و یا خود بر خلاف نظر آن دادیار اقدام نماید) که در واقع دادستان پس از ارجاع امری بدادیاری و اظهار عقیده آن دادیار نسبت بآن موضوع پرونده را بدادیار دیگر میدهد که مجدداً اظهار عقیده کند یا خود دادستان برخلاف عقیده دادیار اظهار عقیده نماید - جمعی معتقدند که هیچ اشکالی ندارد دادستان پرونده را را که بدادیاری داده و آن دادیار اظهار عقیده کرده بدادیار دیگر بدهد و این عقیده کاملاً غلط است چه آنکه اگر دادستان بتواند پرونده را که دادیاری نسبت بآن اظهار عقیده کرده بدادیار دیگری بدهد باید اظهار عقیده آن دادیار را هم بدادیار دیگر رجوع نماید و اینجا تسلسل بوده که باطل است زیرا هیچوقت موضوعی تمام نمیشود.

بعلاوه نتیجه اظهار عقیده يك دادیار نسبت برای دادیار دیگر در وقتی که عقیده آن دادیار را صحیح نداند ایراد بنظر او است که از صلاحیت دادیاران خارج است که دادیار عقیده دادیار دیگر را صحیح نداند و بعضی دیگر عقیده دارند که دادستان نمی تواند پرونده را که دادیاران نسبت بآن اظهار عقیده کرده است بدادیار دیگر ارجاع نماید ولی می تواند شخصاً برخلاف نظر دادیار نظری بدهد این عقیده هم صحیح به نظر نمیرسد زیرا دادستان هم که اگر برخلاف نظر دادیار نظری بدهد مثل آنستکه رسیدگی بنظریه دادیار کرده باشد در صورتیکه تشخیص صحت و سقم نظریه دادیار و تشخیص تخلف او از صلاحیت دادگاه انتظامی است بعلاوه باید

دید چه فایده دارد که دادستان برخلاف نظر دادیار اقدام نماید فرض کنیم دادیار موضوعی را جرم دانسته و تعقیب نماید دادگاه صلاحیت دار تکلیف قطعی قضیه را معلوم خواهد نمود و یا دادیار موضوعی را جرم ندانسته و دستور بایگانی داده اگر آن موضوع جنبه خصوصی داشته که شاکی میتواند علیحده ببا زپرس شکایت نماید و اگر از قرار بازپرس ناراضی شد که بمرجع صلاحیت دار شکایت خواهد نمود و اگر موضوع جنبه عمومی داشته باشد مانند سایر موضوعات است که يك قاضی رأی میدهد و رأی او قطعی شناخته خواهد شد. و چطور میتوان تفاوت قائل شد بین موضوعی که جنبه عمومی دارد و مربوط یکی از شهرستانها است که فقط دادستان دارد یا مانند همان موضوع که در شهرستانی است که دادستان و دادیاران متعدد دارد که در صورتیکه آن موضوع مربوط یکی از شهرستانهایی باشد که فقط دادستان دارد نظر دادستان کافی است و در صورتیکه همان موضوع مربوط بشهرستانی باشد که دادستان و دادیاران متعدد دارد نظریک دادیار کافی نباشد و دادستان هم یا خودش نظر بدهد یا یکی از دادیاران رجوع نماید بعبارة اخیری چطور میتوان قبول کرد که اگر کسی متهم بخیانت در امانت گردید و ساکن شهری باشد که فقط دادستان دارد که رسیدگی دادستان کافی است اما اگر همان شخص مرتکب خیانت در امانت گردید و ساکن تهران باشد بایستی چند دادیار یا دادستان و دادیار راجع باتهام او اظهار عقیده نمایند. مگر طرز اجرای قوانین در شهرستانها باید مختلف باشد؛ مگر دادسرا مرکب از دادستان و بقدر لزوم دادیار نیست؛ پس وقتیکه یکی از دادیاران راجع به متهمی اظهار عقیده نمود مگر نباید آن عقیده را عقیده دادسرا دانست؛ پس تفکیک روی چه قاعده است که باز دادستان هم برخلاف نظر دادیار اظهار عقیده کند؛ مگر وقتی که دادستان کاربرد دادیار ارجاع کرد معنی آن این نیست که دادیار مطابق قوانین یعنی در حدود همان اختیارات قاننه که دادیار دارد انجام وظیفه نماید. اگر دادستان معتد...

که دادیار برخلاف قانون عمل کرده که بایستی بداره نظارت گزارش دهد و اگر عمل دادیار را برخلاف قانون نداند و برخلاف عقیده خود بداند از کجا نظر دادیار صحیح نباشد؟

بجهاً بالا بنظر اینجانب رعایت اصل غیر قابل تفکیک بودن مدعیان عمومی لازم بوده و هرگاه کاری بدادیار ارجاع شد اظهار عقیده او باید از نظر قانون مانند عقیده دادستان شناخته شود دیگر ارجاع نظر دادیار بدادیار دیگر یا اظهار عقیده دادستان برخلاف نظر دادیار مورد نداشته و مخالف اصل مذکور است همچنین در مواردیکه دادستان بایکی از دادیاران از لحاظ ارجاع کاری باو اظهار عقیده بر غیر قابل تعقیب بودن مشتکی عنه از نظر حرم نبودن موضوع منیما بند و دستور بایگانی پرونده را میدهند هرگاه شاکی پس از صدور دستور بایگانی پرونده بازپرس شکایت نماید و بازپرس موضوع را جرم و قرار مجرمیت بدهد دادستان و هر یک از دادیاران که دیدند نسبت بآن موضوع بدو از طرف دادستان یا دادیار دستور بایگانی داده شده است نباید از نظر سابق عدول نمایند بلکه بایستی چون عقیده بازپرس مخالف عقیده دادستان است پرونده برای حل اختلاف بدادگاه استان ارسال شود موافقت دادستان با دادیار هم با نظر بازپرس در موضوعی که بدو دادستان یا دادیار دستور بایگانی داده اند مخالف با اصل مذکور خواهد بود.